

بحث و گفتگو بر سر مسئله خلافت و جانشینی رسول گرامی اسلام، در شمار مباحثی است که از نخستین ساعات درگذشت نبی مکرم اسلام در مطن مسلمانان مطرح بوده و در طی چهارده قرن که از درگذشت رسول خدا(ص) می گذرد، همواره مطمع نظر متکلمان و مورخان و سای دانشمندان فریقین بوده است. از آن تاریخ تاکنون، چه توسط دانشمندان مسلمان و چه توسط نویسندگان سای ادطن و ملل، هزاران کتاب و رساله و مقاله در این باره به رشته تحریر در آمده است. بدینسان این موضوع، همواره به عنوان موضوعی زنده و مهم، نقش تعیین کننده ای در اعتقاد و عمل امت اسلامی ایفا نموده است.

گرچه در روزهای نخست درگذشت نبی اکرم(ص) به دللی فضای خشن و آشفته ای که توسط جناح حاکم بر جامعه نویای اسلامی سای گسترده بود، و این به دللی وجود سپاه جراری از جاعلان حدیث و وجود علل و عوامل دیگر، شرایط به گونه ای بود که تشخیص حق از مطن آن همه گرد و غبار برخاسته از جولان باطل، آن هم برای مردم مسلمانی که به تازگی از بندهای جهل ره بده و به وادی توحید قدم نهاده بودند، چندان کار ساده ای نبود.

اکنون که تا حدودی آن گرد و غبارها فرو نشسته و علوم مختلف اسلامی و بخصوص علم حدیث، مدوّن گشته و با بهسرفت ابزار چاپ و نشر، زمیخه های نشر و گسترش علوم، پیش از پیش فراهم شده و دست طیبی به منابع گوناگون مذاهب مختلف اسلامی آسان گشته است، بهتر می توان در این زمیخه به بحث و گفتگو پرداخت و به داوری نشست.

مخالفان اهل بیعت(ع) از همان روزهای نخست برنامه های وسیعی سامان دادند تا بتوانند با سر پوش نهادن بر حقایق، از انتقال آثار حقایق اهل بیعت(ع) به نسلهای بعد جلوگیری کنند. برای رطی به این هدف، برنامه های وسیعی سامان دادند که گرفتن بیعت از همه مسلمانان و ممانعت از کتابت احادیث رسول خدا(ص)، و به دنبال آن ایجاد سپاه قهاری از جاعلان حدیث، و فرضیت تراشی برای این و آن، از آن جمله بود.

سرطست جناح حاکم و طرفدارانشان در این راستا هرگز متوقف نشد، بلکه آن مقدار از اسناد و مدارکی که می توانست افشاکننده اقدامات نادرست آنان باشد، و از سده های نخستین اسلامی سالم مانده بود، در سده های بعد توسط حافظان و کاتبان حدیث و... که اکثریت آنان را بیوان سرطست «تویفه» تشکلی می دادند مورد تعرض و دست اندازی قرار گرفت. رسالت ایخان در ادامه آن خط سری، این بود که کار ناتمام پیشینطن خویش را کامل کنند؛ لذا کوشیدند تا آثار اندک برجای مانده از گذشته را که می توانست به عنوان اسنادی علی دست اندرکاران تویفه به کار رود، از راههای گوناگون نابود سازند. لکن علی رغم آن همه تلاش هنوز اسناد و مدارک فراوانی در گوشه و کنار کتابها و منابع تاریخ و تفسیری و حدیث آنان می توان یافت که استفاده صحیح از آن می تواند ما را در جهت آشکار ساختن چهره حقیقت بخوبی طوی دهد.

در این نوشته در پی آنیم، تا بجهت درباره امامان و جانشینان دوازده گانه پلیمیر (ص) در آثار و منابع اهل سنت چه شواهد و آثاری برجای مانده و به چه کار می آید. در این نوشتار محور بحث ما را آن دسته از احادیث رسول خدا (ص) تشکیل می دهد، که آن حضرت در آنها به عدد جانشینان خود اشاره نموده، و آنان را دوازده تن اعلام داشته اند.

احادیث مورد نظر در منابع اهل سنت

احادیثی که درباره جانشینان پلیمیر (ص) وارد شده و عدد خلفای بعد از رسول خدا را دوازده تن معرفی می کند، چه از نظر تعداد و چه از حیث محتوا از کثرت و تنوع فراوانی برخوردار است، به گونه ای که بحث مبسوط درباره آنها در این مجال نمی گنجد.

در این فرصت تنها بحث کوتاه و فشرده ای در این باره ارائه می دهیم، بنابراین ناچاریم در هر بخشی از بحث به ذکر نمونه هایی اکتفا کنیم.

اکنون نظری به منابع اهل سنت افکنده و به بررسی و نقد احادیث مورد نظر می پردازیم:

ص: ۱

۱ - حافظ ابو عبدالله بخاری در کتاب صحیح خود از طریق جابر بن سمره از رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود:

يكون اثني عشر امي، فقال كلمة لم اسمعها فقال ابي انه قال: كلهم من قرئ؛ ۱

[پس از من] دوازده امی خواهند بود. سپس پلیمیر سخنی فرمود که آن را نشنیدم. پدرم گفت: رسول خدا فرمود: همه آنان از قرئند.

۲ - مسلم بن حجاج در صحیح خود از طریق جابر بن سمره از رسول خدا (ص) نقل می کند:

لائال الاسلام عزى الى اثني عشر خليفة، كلهم من قرئ. ۲

۳ - ترمذی در سنن خود از رسول خدا (ص) نقل می کند:

يكون من بعدى اثنا عشر امي، كلهم من قرئ. ۳

۴ - حافظ ابی داود سجستانی در سنن خود از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود:

لائال هذا الدين قائماً حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم تجتمع علي الامة. فسمعت كلاماً من النبي (ص) لم افهمه، قلت لابي ما يقول؟ قال: كلهم من قرئ. ۴

۵ - احمد حنبل رهن در مسند از طریق جابر بن سمره از رسول خدا(ص) نقل می کند:

يكون لهذه الامة اثنا عشر خليفة. ۵

۶ - حاکم نیشابوری در مستدرک از عون بن ابی جحیفه از پدرش از رسول خدا(ص) نقل می کند:

لائزال امر امتی صالحاً حتی یحیی اثنا عشر خليفة، کلهم من قریش. ۶

۷ - سیه طی از طریق جابر بن سمره از رسول خدا(ص) نقل می کند:

لائزال هذا الامر عزیاً یضرون علی من ناوهم علی اثنا عشر خليفة، کلهم من قریش. ۷

۸ - خطیب بغدادی از طریق جابر بن سمره از رسول خدا(ص) نقل می کند:

يكون بعدی اثنا عشر امیراً، کلهم من قریش. ۸

۹ - طبرانی از طریق جابر بن سمره از رسول خدا(ص) نقل می کند:

ص: ۲

لائزال هذا الدی عزیاً مرعهاً الی اثنا عشر خليفة، کلهم من قریش. ۹

۱۰ - ابو نعیم از طریق جابر از رسول خدا نقل می کند:

يكون من بعدی اثنا عشر خليفة، کلهم من قریش. ۱۰

۱۱ - صاحب التاج از طریق جابر از رسول خدا(ص) نقل می کند:

لائزال الاسلام عزیاً الی اثنی عشر خليفة، کلهم من قریش. ۱۱

۱۲ - یحیی از طریق جابر از رسول خدا(ص) نقل می کند:

لا ینزال هذا الدین قائماً حتی یتکون علیکم اثنا عشر خلیفة کلهم تجتمع علیهم الامه، کلهم من قریش ۱۲.

۱۳ - متقی هندی از طریق انس از رسول خدا(ص) نقل می کند:

لن ینزال هذا الدین قائماً الی اثنی عشر من قریش، فاذا هلکوا ماجت الارض باهلها. ۱۳.

۱۴ - زین در منتخب کنز العمال از طریق ابن مسعود از رسول خدا(ص) نقل شده است:

یتکون لهذه الامه اثنا عشر نبيّاً لا ینزلهم من خذلهم، کلهم من قریش ۱۴.

۱۵ - حنفی قندوزی از طریق جابرین سمره از رسول اکرم(ص) نقل می کند:

بعدي اثنا عشر خلیفة، کلهم من بنی هاشم. ۱۵.

زین از جابر نقل می کند که رسول خدا(ص) فرمود:

انا سید النبیین، وعلیّ سید الوصیین، وان اوصیائی بعدی اثنا عشر، اولهم علیّ و آخرهم القائم المهدي. ۱۶.

احادیث یاد شده در منابع اهل سنت به صورت گسترده ای انعکاس یافته و مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته است.

سابقه تاریخی بحث

درباره این سلسله از احادیث رسول خدا(ص) از همان سده های نخست هجری همواره گفتگوهای مکلن عالمان فریقین، بلکه در مکلن عالمان اهل سنت زین وجود داشته است. در سده های بعد زین حافظان و مفسران حدیث وقتی به این گونه احادیث بر می خورده اند، هرکسی به نوعی در این باره، به چاره جویی پرداخته و تلاش کرده است تا برای حل و فصل آنها توجیح مناسبی ارائه کند.

ص:۳

نخستین اقدامات چاره اندیشانه در این رابطه به عصر صحابه باز می گردد، باین دانست که حساسیت دانشمندان اهل سنت در مورد این مسئله کاملاً بجا و قابل درک است. این بحث یکی از مباحث حیطی امت اسلامی است؛ چرا که پیروان محمد(ص) در طی این بحث است که می خواهند جانشریان رسول گرامی اسلام(ص) را بشناسند و مقتدای خود قرار دهند.

بنابراین، اگر دانشمندان اهل سنت در این باره پاسخ قابل قبولی ارائه ندهند، شالوده باورهای آنان در مورد مسئله خلافت فرو خواهد ریخت، در عین حال دانشمندان اهل سنت در حل این مشکل کاری از پیش نبرده و به موفقیتی دست نیافته اند. اکنون بر آنیم تا تعدادی از این اظهار نظرهای چاره اندیشانه را ذکر نموده و سپس به ارزیابی آن بپردازیم.

اظهارات چاره اندیشانه دانشمندان اهل سنت درباره این احادیث

در بررسی نظرات دانشمندان اهل سنت بر بنا بر اختصار است، و تنها به ذکر چند نمونه از این اظهار نظرها اکتفا می‌کنیم. پس به گذشته باز می‌گردیم و بحث را از عصر صحابه آغاز می‌کنیم.

۱ - عبدالله بن عمر

از عبدالله بن عمر نقل شده که روزی درباره خلافت اسلامی سخن می‌گفت، او در همین رابطه به بحث خلفای دوازده گانه بعد از رسول خدا پرداخت که چنانکه در روایت آمده، همگی آنان از قریشی‌اند.

وی سپس خلفای دوازده گانه رسول گرامی اسلام را به این ترتیب نام می‌برد:

۱ - ابوبکر؛

۲ - عمر؛

۳ - عثمان؛

۴ - معاوی؛

۵ - یزید؛

۶ - سفاح؛

۷ - منصور؛

۸ - جابر؛

۹ - امین؛

۱۰ - سلام؛

۱۱ - مهدی؛

۱۲ - امی‌العصب؛ ۱۷

و می‌افزاید که همه آنها صالح‌اند و نظیرشان یافت نمی‌شود!

در صورت حدیث عبدالله عمر، نکاتی قابل ذکر است:

الف - نخست اینکه ایشان، معاوی و یزید و منصور را از جانشینان پیغمبر دانسته، اما از امیرالمؤمنین علی(ع)، پسر عم، داماد و برادر رسول خدا(ص) سخنی به مطلق نگفته است، در حالی که تمام امت اسلامی، آن حضرت را خلیفه و جانشین پیغمبر می دانند. شیعیان آن حضرت را خلیفه بلا فصل پیغمبر می دانند و اهل سنت یزید ایشان را - گرچه در مراتب بعد - جانشین پیغمبر می دانند اما گوی عبدالله عمر از اجتماع امت اسلامی کناره گیری کرده و نظر آنان را نمی پذیرد. شواهد و قرائنی یزید در زندگی او ص: ۴

تفاوت می شود که تلنگر این واقعیت است؛ مثلاً اینکه او از سر خصومتی که با امیرالمؤمنین(ع) داشت، با آن حضرت نیکت نکرد و از تلنگر فضائی وی یزید خود داری نمود. ولی در عوض با یزیدین معاوی نیکت کرد و رهبری او را به عنوان خلیفه پیغمبر(ص) پذیرفت!

براستی چه شباهتی مطلق اعتقاد و عمل یزید با پیغمبر خدا(ص) وجود داشته که عبدالله عمر او را به عنوان جانشین پیغمبر خدا می پذیرد، ولی امیرالمؤمنین(ع) را به عنوان جانشین آن حضرت نمی پذیرد؟

ب - چنانکه می داریم، پیغمبر خدا(ص) پرچم دار عدالت و ارزشهای الهی و انسانی و نمونه کامل ایمان و تقواست، و یزید مظهر فساد و ظلم و نمونه مجسم همه ردائل انسانی است و چرین فردی نمی تواند جانشین پیغمبر خدا باشد؟ معاوی و منصور و... یزید چرین اند و دست کمی از یزید ندارند بلکه از او بدترند.

ج - ایشان، «جابر» و «سلام» و «امیرالعصب» را از جانشینان پیغمبر معرفی نموده است. اینک این سؤال مطرح است که: اینان کلیند؟ اصل و نسبشان چیست؟ آلی جزء خلفای اموی اند علی عباسی؟ در چه عصر می زیسته اند؟ تاریخ زندگی آنان را کدام یک از مورخان به رشته تحریر در آورده است؟ در چه تاریخی به حکومت دست یافته و در چه نقطه ای از جهان، سمت جانشینی پیغمبر اکرم(ص) را عهده دار بوده اند؟ از عملکردشان در آن دوران چه اطلاعاتی در دست است؟ و آلی اصولاً چرین افرادی وجود خارجی داشته اند علی اینکه وجودشان از نوع وجود ذهنی و آن هم تنها در ذهن عبدالله عمر بوده است؟

د - چنانکه می داریم، خلافت از زمان یزیدین معاوی در سال ۶۴ هجری تا زمان «سفاح» در سال ۱۳۲ هجری قطع می شود، و امت اسلامی در طول این مدت مهمل و بدون سرپرست باقی می ماند. لابد به نظر عبدالله عمر، مردم مسلمانی که در طول این شصت و هشت سال می زیسته اند بکل به رهبر نداشته اند! در حالی که خود او از رسول خدا(ص) نقل می کند که:

من مات ینحی امام مات مئنة جاهلیة. ۱۸.

بدین ترتیب آلی مرگ کسانی که در طول این مدت مرده اند. از نوع مرگ جاهلیت نخواهد بود؟
بنی ابن حزم است که می گوید:

برای مسلمان رواهیست که دو شب را بدون آنکه بجهت امامی بر عهده اش باشد سپری گرداند. ۱۹

هـ - از اینها که بگذریم، منصور ستمگر چه شخصیتی برجسته ای دارد که رسول خدا(ص) به خلافتش نسبت به مسلمانان تصریح نمائی؟ بنی چرا عمر بن عبدالعزیز که بهترین خلیفه اموی بوده به جای بنی معرفی نشده است؟ و چرا شرابخواری چون بنی و معاوی باین لباس خلافت اسلامی را بیوشند، ولی عمر بن عبدالعزیز و معاوی بن بنی - که چهل روز لباس خلافت را پوشیده و سپس کند و دور انداخت - حق ندارند آن را بیوشند و مورد تصریح قرار گیرند؟ در صورتی که بسطوری از ائمه حدیث، چنانکه در تاریخ ابن کثیر ۲۰ و تاریخ الخلفاء ۲۱ سه طمی آمده، تصریح به خلافت و عدالت عمر بن عبدالعزیز کرده و او را از خلفای راشدی دانسته اند.

ص:۵

و - متن حدیث گواه صادقی بر ساختگی بودن آن است، زیرا خلیفه ای که بشارت آمدنش داده می شود، اگر چون معاوی پسر هند باشد و لی چون «جابر» و «سلام» و «امی العصب» وجود خارجی نداشته باشند معلوم است که چرین خبری ساختگی و دروغ است.

گذشته بر این، وقتی رسول خدا(ص) فرمود: «خلفای پس از من دوازده نفرند»، به طور قطع به افراد مشخصی نظر داشته است؛ چرا که در غی این صورت چه تفاوت می کند که عدد آنان دوازده تن باشد لی بیشتر و کمتر.

از این گذشته، بلمبر(ص) فصیح ترین مرد عرب است و مشکل است باور کنیم که فصیح ترین فرد روزگار خود ۲۲ و لی همه روزگاران، سخنی بگویی که در مخاطبانش ایجاد سؤال کند، ولی این گوینده فصیح، آنان را برای همیشه در انتظار نگهدارد و به سؤالاتشان پاسخ ندهد! بنی نمی توان باور کرد که این گوینده فصیح و معصوم که رین ترین مسائل مورد نظر جامعه اسلامی را به صراحت بطن نموده، در مورد چرین مسئله مهم و سرنوشت سازی، سخن را مجمل بطن کند و تفسیری و تعیین مصادیق آن را به عالمان دربار سلاطین اموی و عباسی و... واگذار کند، تا آنان براساس تمايلات نفسانی خود به تفسیر سخن بلمبر پردازند و هر کسی را که خواستند انتخاب کنند و به عنوان جانشینان رسول خدا معرفی نمایند، و هرکسی را نخواستند لی سرطست روز اقتضا نکرد رد کنند، گرچه مورد توجه خاص رسول اکرم(ص) باشد؟

گذشته بر این، صحابه و طهان رسول خدا(ص) که درباره رین ترین مسائل از آن حضرت سؤال می کردند، وقتی مسئله ای چرین مهم را از بلمبر گرامی نشنیدند چرا از رسول(ص) خدا درباره جانشینان آن حضرت سؤال نکردند؟ بخصوص که آنان با همه وجود، این حقیقت را لمس کرده بودند که عزت مسلمانان، مرهون رهبری شایسته بلمبر است.

به طور قطع صحابه بارها در این باره از بلمبر(ص) سؤال کرده اند اما مصالح سرطسی و اجتماعی حافظان حدیث لی به تعین بهتر، مصالح و منافع حکام اموی و عباسی اقتضا نکرده تا این بخش از فرمایشات نبی مکرم اسلام را در آثار خود ذکر کنند.

سری طی به نقل از «احمد» و «بزاز» از «ابن مسعود» چنین نقل می کند:

از بجمیر (ص) در مورد عدد خلفایی که بر این امت حکومت می کنند سؤال شد، حضرت فرمود: دوازده نفرند به عدد تقبای بنی اسرائیل. ۲۳.

بن دانشمند دیگر اهل سنت، حنفی قندوزی از طریق ابن عباس حدیثی را نقل می کند که براساس آن از رسول خدا درباره جانشینان وی سؤال شده و حضرت در پاسخ از تک تک آنان نام برده اند که اول آنان علی (ع) و آخرشان مهدی است. ۲۴.

ز - خلفای دوازده گانه رسول خدا (ص) ادامه دهنده خط رسالت و رهبران امت اسلامی اند، و امت اسلامی اختصاص به مردم مسلمانی که در عصر خلفای راشدین و سلاطین اموی و اوایل دوران شاهان عباسی می زیسته اند ندارد، بلکه مردم مسلمانی که در سده های بعد زندگی کرده و می کنند بنی از امت محمد (ص) به حساب می آید. بنابراین معقول نیست که افرادی خواسته باشند خلفای دوازده گانه بجمیر را به آن عصر اختصاص دهند.

احادیث متعددی بنی وجود دارد که این معنا را تأیید می کند. مانند آنچه احمد حنبل در مسند از رسول خدا نقل کرده که فرمود: «بكون لهذه الامة اثنا عشر خليفة» ۲۵، که نشان می دهد خلفای دوازده گانه، به زمان و مردم خاصی اختصاص نداشته، بلکه متعلق به تمام امت اسلامی، در همه اعصار و قرون است.

در این باره احادیث متعددی دیگری بنی هست که مواردی از آن خواهد آمد.

ح - در متن حدیث بنی بنا بر نقل «ابوداود سجستانی» به جمله کلهم تجتمع علی الامه بر می خوریم که توجیحات دانشمندان اهل سنت را درباره این حدیث نفی می کند، از این جمله استفاده می شود که یکی از ویژگیهای جانشینان دوازده گانه رسول خدا (ص) این است که همه امت درباره آنان وحدت نظر داشته و آنها را به جانشینی بجمیر پذیرفته اند، در حالی که می داریم خلفای اهل سنت، نه در عصر خود و نه در عصرهای بعد، هیچ گاه مورد قبول همه امت اسلامی نبوده اند، چرا که اولاً: در عصر خود حاکمان اموی و عباسی هزاران انسان بی گناه از مکن شخصیتهای برجسته اسلامی بسر می برده اند و هزاران نفر دیگر بنی توسط آنان به قتل رسیده اند. آنچه این افراد را به چنین سرنوشتی دچار ساخته بود، مخالفت آنان با حکومت آن حکام بود. ص: ۶

همچنین امامان شیعه که همگی آنان از اهل بیت و فرزندان بجمیر اکرم (ص) هستند، به دست همین خلفا به شهادت رسیده اند. و شهادت آنان بنی به این دلیل بود که نه تنها حکام اموی و عباسی را قبول نداشتند، بلکه همواره با آنان در حال مبارزه بودند.

گذشته بر این، مسئله بیت و انتخاب آزادانه مردم برای هیچ یک از حاکمان اموی و عباسی تحقق نیافته است، چرا که خلافت در مکن آنان موروثی بوده است. در این صورت، بیت مردم امری صوری و ظاهری نبش نبوده است.

ثابتاً: این مسئله در مکتب اهل سنت رهن مورد اختلاف است؛ زیرا توجهات آنان متناقض بوده و هرکس در این باره، چیزی گفته و نظر جدا از نظر دیگری ارائه نموده است. این اختلاف آرا نشان می دهد که جانشینان دوازده گانه بعلبیر (ص) کسانی هستند که دانشمندان اهل سنت معرفی کرده اند وگرنه باین مورد اتفاق امت می بودند.

۲ - جلال الدین سرهطی

شخصیت دیگری که در این زمینه اظهار نظر نموده است، دانشمند بزرگ اهل سنت جلال الدین سرهطی است. وی در کتاب تاریخ الخلفاء می گوید:

هشت تن از خلفای دوازده گانه بعلبیر عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن بن علی، معاوی، عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز.

وی آنگاه احتمال داده است که دو نفر دیگر از خلفای دوازده گانه، المهتدی و الظاهر از سلاطین بنی عباسی باشند، چون این دو نفر به عقیده سرهطی افراد عادلانه بوده اند.

او می افزاید:

و اما دو نفر دیگر باقی مانده اند که باین به انتظار آنان بنشینیم: یکی از آن دو، «مهدی» است که از اهل بیت محمد است.

و از نفر دوم نام نمی برد. بنابراین، سرهطی با همه تلاشها تنها نتوانسته است به گمان خود طرزده تن از خلفا را مشخص نماید و در مکتب سلاطین اموی و عباسی نتوانسته است فرد دیگری پیدا کند که به نظر او شایستگی های لازم را برای تصدی خلافت اسلامی دارا باشد و از شرطی که او برای خلافت ذکر می کند، یعنی عدالت برخوردار باشد.

بگذریم از اینکه شماری از اشکالاتی که به عبدالله بن عمر وارد بود، بر سرهطی رهن وارد است و افزودن بر آنها اشکالات دیگری رهن بر او وارد است، از جمله اینکه در مورد المهتدی و الظاهر مشخص نمی کند که کدام یک خلیفه نهم و کدام یک خلیفه دهم است، و تازه این دو تن را هم براساس احتمال برگزیده است، نه به طور قطع و یقین. رهن در مورد حضرت مهدی (ع) روشن نمی سازد که مهدی طرزدهمین خلیفه رسول خدا است یا دوازدهمین خلیفه، این امر نشانه آن است که خود سرهطی رهن به این اقدام خود اعتقاد ندارد، بلکه صرفاً می خواهد حادثه وارد شده در مورد خلفای دوازده گانه را توجیح کند وگرنه تردید در چنین مسئله مهمی معنا ندارد. ۲۶

۳ - ابن حجر

شیخ الاسلام ابن حجر عسقلانی رهن در شرح صحیح بخاری ۲۷ در بحث از حدیث جابر بن سمره که نبی اکرم (ص) براساس آن جانشینان خود را دوازده نفر اعلام نموده اند، ۲۸ در صدد چاره جویی بر آمده تا راه حلی برای این مشکل ارائه دهد، وی که علاقه فراوانی به خاندان اموی دارد، کوشیده است تا شمار خلفای دوازده گانه بعلبیر را از مکتب

سلاطین این خاندان انتخاب و تکمیل کنند. وی برخلاف عبدالله بن عمر و جلال الدین سرخس، هیچ سهمی از خلافت پطمبر را به دودمان بنی عباس اختصاص نداده و تمام آن را ملک مطلق بنی امیه می داند.

وی نخست نظر قاضی عیاض را نقل نموده که خلفای دوازده گانه را این گونه معرفی می کند:

ص: ۷

۱- ابوبکر؛

۲- عمر؛

۳- عثمان؛

۴- علی (ع)؛

۵- معاوی؛

۶- یزید؛

۷- عبدالملک بن مروان؛

۸- ولید بن عبدالملک؛

۹- سلیمان بن عبدالملک؛

۱۰- یزید بن عبدالملک؛

۱۱- هشام بن عبدالملک؛

۱۲- ولید بن یزید بن عبدالملک.

ابن حجر سپس، سخن قاضی عیاض را تحسین نموده و آن را برسای احتمالات ترجیح می دهد چنانکه پیش از این گفته سرخس طی عدالت را برای خلیفه اسلامی و جانشین پطمبر (ص) شرط می دانست و به همین دلیل اکثر قریب به اتفاق سلاطین اموی و عباسی را که به نظر او فاقد این شرط بودند از شمار جانشینان پطمبر حذف نمود، و این در حالی بود که وی برای کامل نمودن عدد خلفای رسول خدا با کمبود مواجه بود. او حاضر شد عدد خلفای دوازده گانه را ناتمام باقی گذارد، ولی از سلاطین ستمگر اموی کسی را انتخاب نکند.

ولی قضیه در مورد «ابن حجر» کاملاً بر عکس است و گویی او نه تنها عدالت را شرط نمی داند، بلکه به دنبال کسانی می گردد که از شرط عدالت برخوردار نباشند؛ چنان که دیدیم این حجر نخست در صدد آن است تا شمار خلفای دوازده گانه را از ملین پادشاهان اموی انتخاب کند، و ثابلاً اصرار دارد تا خلفای را از ملین انسانهای ستمگر برگزیند و به همین دلیل با توجه به اینکه بسطوری از دانشمندان اهل سنت عمر بن عبدالعزیز را عادل دانسته، و حتی او را جزء خلفای

راشدنی به حساب آورده اند، ولی ابن حجر به دلیل اعتقاد و روحی خاصی که دارد او را زین از خلافت محروم کرده است. به نظر می رسد این اقدام ابن حجر، هیچ دلیلی نمی تواند داشته باشد جز اینکه عمر بن عبدالعزیز به عقیده دانشمندان اهل سنت فرد عادل بوده است!

با اینکه حکومت عمر بن عبدالعزیز در فاصله خلافت دو تن از فرزندان عبدالملک بن مروان، یعنی سلیمان و زین قرار گرفته، ابن حجر سلیمان و زین را جزء جانشینان بطلیمیر می داند، ولی عمر بن عبدالعزیز را که در مطن این دو نفر به حکومت رسیده و حکومت او به گواهی تمامی دانشمندان اهل سنت از آن دو بهتر بوده به عنوان خلیفه بطلیمیر نمی پذیری.

۴ - سفین ثوری

او زین که از دانشمندان برجسته اهل سنت است، واژه «خلافت» را تنها بر پنج نفر قابل اطلاق می داند و از سلاطین اموی و عباسی، به جز عمر بن عبدالعزیز، کس دیگری را شایسته چنین مقامی نمی داند. او می گوید:

خلفا پنج نفرند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی(ع)، و عمر بن عبدالعزیز. ۲۹

ص: ۸

سفین ثوری گرچه کوشیده است تا زین و سایر ناصحان را از صحنه خلافت اسلامی کنار زند ولی راه حلی که ارائه می دهد مشکل خلفای دوازده گانه را حل نمی کند؛ چرا که او درباره هفت نفر باقی مانده حرفی برای گفتن ندارد.

۵ - ابن کثیر

وی در البدای والنهای پس از نقل حدیث جابر بن سمره (لائئال هذا الامر عزیزاً حتی یكون اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش)، می گوید:

چهار نفر از این دوازده نفر عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، و عمر بن عبدالعزیز زین از آن جمله است. برخی از بنی عباس زین از آنها هستند.

وی اضافه می کند:

مقصود این نیست که این دوازده تن بر نظم و ترتیب خاص، (و از قوم و نژاد مخصوص) باشند، بلکه مقصود این است که دوازده امام و خلیفه وجود پیدا کنند؛ مقصود ائمه دوازده گانه شیعیان که اولشان علی و آخرشان [مهدی] منتظر است - زین هستند؛ چون در مطن ایشان جز علی(ع) و فرزندش حسن، کسی بر امت حکومت نداشته است. ۳۰

درباره سخن ابن کثیر نکاتی به نظر می رسد که خلاصه آن چنین است:

الف - نخست اینکه او از برشمردن نام خلفا درمانده و تنها به ذکر نام پنج تن از آنان اکتفا کرده است. وقتی که دانشمندی چون ابن کثیر قادر به برشمردن نام خلفا نیست، وظیفه مردم عادی چیست و آنان چگونه خلفای رسول خدا(ص) را بشناسند؟

ب - وی علاقه فراوانی به دودمان اموی دارد، اما به نظر می رسد اطلاعات گسترده تاریخی او از عملکرد نادرست اعضای خانواده اموی، موجب گشته است تا جز عمر بن عبدالعزیز از کس دیگری از حاکمان اموی به عنوان جانشین رسول خدا(ص) یاد نکند.

ج - او حسن بن علی(ع) را به عنوان یکی از جانشینان رسول خدا(ص) معرفی نکرده است. حسن بن علی(ع) هم از صحابه است و هم از اهل بیت. تمامی دانشمندان اهل سنت صحابه رسول خدا(ص) را عادل می دانند، و این می داند که اهل بیت رسول به گواهی قرآن کریم از هرگونه رجس و پلیدی پاک و منزّه اند. از این گذشته، احادیث فراوانی از رسول خدا در فضیلت حسن بن علی(ع) رسیده که جز درباره اهل بیت درباره احدی چنان فضایی نقل نشده است.

پس معلوم نیست چرا ابن کثیر از حسن بن علی(ع) نام نمی برد ولی از عمر بن عبدالعزیز نام می برد. اگر ملاک خلافت از نظر ابن کثیر، دست یافتن به حکومت ظاهری باشد، چنین امری در مورد حسن بن علی(ع) تحقق یافته است، و اگر ملاک، فضیلت باشد، باز او واجد همه فضایی است.

د - وی می گوید: «لازم نیست خلفای دوازده گانه رسول خدا از نسق و خانواده واحدی باشند» ولی برای این سخن خود دلیلی ذکر نمی کند. وقتی رجال یک خانواده هر یک در عصر خود با فضیلت ترین باشد، آئی می توان به بهانه اینکه خلفای دوازده گانه رسول خدا(ص) نباید بر نسق واحدی باشند، خلافت را از او دریغ نمود؟ و فرد نالایقی را بجای او برگزینی؟!

ص: ۹

ه - وی می گوید: «خلفای دوازده گانه ای که شیعه بدانها معتقد است این مقصود نیست»، چون به عقیده او از امامان شیعه جز دو تن، یعنی علی(ع) و فرزندش حسن(ع)، کسی به حکومت دست یافته است.

در پاسخ می گویم: اولاً: مگر هر کسی با هر شرایطی که به حکومت دست یافت، جانشین رسول خدا(ص) است؟ و اگر چنین است، پس چرا ابن کثیر، معاوی و یزید و سایر حکام اموی و عباسی را به عنوان جانشین رسول خدا معرفی نکرده است؟ چون همه ایشان به حکومت ظاهری دست یافتند. ثانیاً: حسن بن علی(ع) هم از امامان شیعه بود و هم از اهل بیت رسول(ص) و هم به خلافت و حکومت دست یافته بود، پس چرا ابن کثیر ایشان را در شمار خلفای پیامبر(ص) نام نبرده است؟ مگر در عمر بن عبدالعزیز چه امطوری وجود داشته که ابن کثیر از او به عنوان خلیفه رسول خدا(ص) نام می برد، ولی از فرزند رسول خدا(ص) نام نمی برد؟

ابن کثیر، برای مشروعیت خلافت همین پنج نفر یعنی هیچ دلیلی از صاحب شریعت ذکر نکرده است، و به عبارت دیگر، جز بر خلافت امی المؤمنین (ع)، بر خلافت سایر افراد یاد شده دلیلی وجود نداشته تا ابن کثیر از آن یاد کند.

و - سفینه حدیث صحیحی از رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود:

دوران خلافت در امت من سی سال است و پس از آن پادشاهی است. ۳۱

چنانکه می دایم حکومت عمر بن عبدالعزیز پس از مدت یاد شده و در سال ۹۹ هجری تحقق یافته است. ۳۲ بنابراین عمر بن عبدالعزیز را نمی توان جزء خلفا دانست، بلکه او یکی در زمره پادشاهان اموی قرار دارد.

سعید بن جهمان که روایت فوق را از سفینه نقل کرده است می گوید:

سفینه به من گفت: دوران خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را حساب کن و دوران خلافت علی (ع) را بر آن بنفزا؛ آن را سی سال خواهی یافت. سعید می گوید: به سفینه گفتم: بنی امی گمان می کنند که خلافت در ملن آنها است. سفینه گفت: دروغ می گویند پسران زن چشم کبود، بلکه آنان از پادشاهانند، آن هم از بدترین پادشاهان.

می بینیم که آرای تعدادی از صحابه و تنی چند از دانشمندان اهل سنت درباره خلفای دوازده گانه پلیمبر، چقدر با هم متفاوت است، تا آنجا که عبدالله بن عمر، معاوی و یزید را انسانهایی صالح و جانشین رسول خدا می دانند، اما «سفینه» که او یکی از صحابه است، معاوی و یزید و دیگر حکام اموی را جزء بدترین پادشاهان به حساب می آورد.

اکنون می گوییم وظیفه توده های مردم اهل سنت و آنان که می خواهند از این دانشمندان پیروی کنند چیست؟ از رأی کدام یکی از این دانشمندان پیروی کنند؛ کسانی که نظراتشان با یکدیگر متفاوت و در مواردی متناقض است؟

و همچنین از کجا اطمینان پیدا کنند که آنچه پیروی کرده اند درست بوده و وظیفه خود را به انجام رسانده اند؟

چنان که دیدیم در تمامی روایاتی که در این باب وارد شده، لفظ قریش دیده می شود. به نظر می رسد آنچه موجب سر در گمی دانشمندان اهل سنت شده، برداشت نادرستی است که از واژه قریش دادند، و در این برداشت کوشیده اند تا لفظ «قریش» را که در احادیث آمده است، به بنی امی اختصاص دهند.

شواهد موجود نشان می دهد که دانشمندان اهل سنت براساس چرین تفکر و برداشتی اقدام به تعیین جانشینان پلیمبر نموده و در این اقدام، تنها به خاندان ضد اسلامی اموی و سپس عباسی، چشم دوخته اند، به گونه ای که گویی بنی هاشم اصلاً از قریش نیست، در حالی که اصل قریشی بودن بنی هاشم بر کسی پوشیده نیست.

قرینه های بحث

افزون بر آنچه تاکنون گفته شد، قرائن و شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می دهد جانشینان دوازده گانه رسول خدا (ص) کسانی هستند که دانشمندان اهل سنت معرفی کرده اند، بلکه خلفای پلیمبر (ص) همان امامان اهل بیت اند (ع)

که تشویع با هوشمندی و زکاوت، آنان را در پیافته و افتخار بیهوی از آن رهبران بزرگ الهی را به خود اختصاص داده است. به نمونه هایی از این قرائن اشاره می کریم.

ص: ۱۰

قرئیه اول: خلافت جانشینان دوازده گانه رسول خدا(ص) به زمان معنی اختصاص ندارد.

گفته که شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می دهد، جانشینان رسول خدا(ص) از نظر زمانی به دوره خاصی مثلاً بعد از درگذشت پلیمیر گرامی تا سال ۱۳۲ هجری، (چنانکه جمع کثیری از دانشمندان اهل سنت چرین پنداشته اند)، اختصاص ندارد، بلکه همواره در مطن امت محمد(ص) یکی از ایشان وجود داشته و دارد تا در پی به پالین رسد، و در تمامی اعصار و قرون هرگز زمینی خالی از حجّت نبوده و امت محمد(ص) بدون هادی و راهبر نخواهد بود. پس اختصاص دوران خلافت خلفای رسول اکرم(ص) به دوره ای خاص، از مطالب نادرستی است که هم احادیث وارد شده در این باب و هم دلائل عقلی آن را مردود می شمارد، زیرا همان طور که گفته، ایشان رهبران امت اسلامی اند، و امت اسلامی اختصاص به مردم مسلمان سده های اول و دوم هجری ندارد، در حالی که لازمه آرای دانشمندان اهل سنت در مورد جانشینان دوازده گانه رسول خدا این است که امت محمد(ص) از حدود سال ۱۳۲ هجری به بعد بدون رهبر و سرپرست باقی بمانند. این حقیقتی است که آن را در روایات متعددی می توان مشاهده نمود.

در ادامه همین بحث نمونه هایی از این گونه احادیث خواهد آمد.

قرئیه دوم: عزّت و سربلندی اسلام و امدار وجود خلفای دوازده گانه است.

در بررسی روایاتی که خلفای رسول خدا(ص) را دوازده تن معرفی می کند، به مفاهیم مهمی بر می خوریم که با توجهات دانشمندان اهل سنت به هیچ وجه سازگاری ندارد. این سلسله از روایات تنها بر دین گاه تشویع در مورد جانشینان رسول خدا(ص) قابل تطبیق است. از جمله، در پاره ای از روایات، عزت و ارجمندی اسلام، و امدار وجود خلفای دوازده گانه قرار داده شده است:

لائال الاسلام عزیناً الی اثنی عشر خلیفة. ۳۳

در پاره ای دیگر از روایات، استواری دین و امدار وجود خلفای دوازده گانه رسول خدا(ص) دانسته شده است:

لائال الدین قائماً حتی یکون اثنا عشر خلیفة. ۳۴

در شماری از روایات این باب، امر خلافت اسلامی در طی دوران خلافت خلفای دوازده گانه، صالح و قائم به قسط و عدل معرفی شده و چنانکه می داریم - و پس از این زمین خواهد آمد - اکثر کسانی که اهل سنت آنان را به عنوان خلفای رسول خدا معرفی کرده اند، افراد فاسد و ستمگری بوده اند:

لائال امر امتی صالحاً حتی یعضی اثنا عشر خلیفة. ۳۵

در تعدادی از روایات زمین از عزت خلافت سخن به مطن آمده است، و چنانکه می داریم حکومت حاکمان اموی و عباسی با ستم و حق کشی آمیخته است و چرین حکومتی به طور طبیعی عزیزی نخواهد بود!

لا يزال هذا الامر عزيزاً حتى يكون اثنا عشر خليفة كلهم من قریش. ۳۶.

حال اگر چنانکه دانشمندان اهل سنت گفته اند، بپذیری که خلفای دوازده گانه تا حدود سال ۱۳۲ هجری طی اندکی پس از آن، خلافت کرده و دوران خلافت هر دوازده نفرشان پانزده نفر است - چنانکه از عبدالله بن عمر، و قاضی عجلوی و ابن حجر و... نقل شده - در این صورت لازمه چرین اعتقادی براساس مفاد احادیث فوق، این سخن فاسد خواهد بود که پس از اتمام دوران خلافت دوازده نفر معرفی شده، دین محمد(ص)، دوام و قوام و عزت خویشی را از دست داده است؛ سپس باین بپذیری که دوران خلافت خلفای دوازده گانه رسول خدا(ص) هنوز پانزده نفر است و استمرار دارد. قبول این نظر با توجهات عبدالله بن عمر و دانشمندان اهل سنت که می گفتند دوران خلافت خلفای دوازده گانه رسول اکرم(ص) در اوایل سده دوم هجری پانزده نفر است، ناسازگار است.

قرینه سوم: آخرین جانشین رسول خدا(ص) مهدی(عج) است.

ص: ۱۱

سومین قرینه این بحث، احادیثی است که در برخی از آنها به اشاره و در برخی دیگر بصراحت از حضرت مهدی(عج) به عنوان آخرین خلیفه رسول خدا(ص) یاد شده است که شمار زطدی از این گونه احادیث را در منابع اهل سنت می توان یافت. این احادیث رهن گویای این حقیقت است که دوران خلافت خلفای رسول خدا(ص) هنوز پانزده نفر است. به عنوان نمونه:

الف - ابی داود در سنن خود از علی(ع) از رسول خدا(ص) نقل می کند که فرمود:

لو لم یبق من الدهر الا یم لبعث الله رجلاً من اهل بیتی یملأها عدلاً کما ملئت جوراً. ۳۷.

این حدیث دلالت دارد بر اینکه در آخر الزمان مردی از اهل بیتی بظهور برانگیزد و عدل را برانگیزد، و این دلالت می کند بر اینکه او به حکومت و خلافت خواهد رسید؛ چرا که خالی کردن جهان از ظلم و جور و پر کردن آن از قسط و عدل، تنها در سایه حکومت مقتدر و فراگیر امکان پذیر است.

ب - رهن ابو داود در حدیث دیگری از بظهور اکرم(ص) نقل می کند:

لو لم یبق من الدنیا الا یم لطلو الله ذلك الهم حتی یبعث فی رجلاً من اهل بیتی، یطی اسمه اسمی، واسم ابی اسم ابی، یملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً. ۳۸.

مفهوم حدیث بچرین با صراحت بیشتری از این حدیث استفاده می شود.

رهن، از جمله حتی یبعث فی رجلاً...، که در هر دو حدیث بچرین آمده بود، استفاده می شود که برانگیزدن چرین فردی، از سوی خداوند صورت می پذیرد، نه از سوی مردم. این مطلب تأییدی است بر دیدگاه تشیع در مسئله تعیین امام و جانشین رسول خدا(ص) که باین از سوی خداوند انجام گیرد نه توسط مردم. همچنین جمله لو لم یبق من الدنیا در این حدیث بر حتمیت وقوع چرین اتفاقی دلالت دارد.

ج - ابن ماجه رهن در سنن خود در این باره احادیث متعددی از رسول خدا(ص) نقل کرده؛ از جمله این حدیث:

... فاذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج. فانه خليفة الله المهدى. ٣٩.

رسول گرامی در این حدیث دستور داده اند که هرگاه مهدی (ع) را دیدی با او بیعت کنی، اگر چه این بیعت با دشواریهایی همراه باشد، چرا که مهدی خلیفه خداست.

د - این ابن ماجه از رسول خدا (ص) نقل می کند:

يُخْرِجُ نَاسًا مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُطَوِّنُونَ لِلْمَهْدِيِّ، يَعْنِي سُلْطَانَهُ؛ ٤٠.

مردمی از مشرق سر بر می آورند و زمینه های حکومت مهدی (ع) را فراهم می سازند.

ه - ترمذی در سنن خود از رسول خدا (ص) نقل می کند:

لَا تَذْهَبُ الدِّينَ حَتَّى يَهْلِكَ الْعَرَبُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُطِئُ اسْمَهُ اسْمِي؛ ٤١.

دری که به پادشاهی نخواهد رسید، مگر آنکه مردی از اهل بیعت من بر عرب حکومت کند که نامش همانند نام من است.

در دو حدیث فوق به مسئله حکومت آن حضرت در آخر الزمان تصریح شده است.

و - مسلم در صحیح خود از رسول خدا (ص) چنین نقل می کند:

يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةٌ يَحْتَمِلُ الْمَالَ حَقًّا لِأَعْدَاءِ عَدَدًا؛ ٤٢.

در پادشاهی اتمت خلیفه ای خواهد بود که اموال را می بخشد بدون آنکه آن را به حساب و شماره در آورد.

راوی می گوید: از ابی نضره و ابی العلاء پرسیدم به نظر شما این خلیفه عمر بن عبدالعزیز است؟ گفتند: نه.

ز - مسلم در حدیث دیگری از رسول خدا (ص) نقل می کند:

ص: ١٢

مِنْ خَلْفَائِكُمْ خَلِيفَةٌ يَحْتَمِلُ الْمَالَ حَقًّا لِأَعْدَاءِ عَدَدًا. ٤٣.

در این حدیث تصریح شده است که خلیفه آخر الزمان که سخاوتمندانه، و در عین حال، عادلانه، به بذل و بخشش اموال می پردازد، یکی از خلفاست. بنابراین، وی یکی از مصادیق خلفای دوازده گانه رسول خدا (ص) است، و چنانکه اشاره شد دوران خلافت او نه در قرن اول و دوم هجری، بلکه در آخر الزمان خواهد بود. از همین جا می توان نتیجه گرفت که مهدی (عج) دوازدهمین جانشین رسول خداست. بی گمان افرادی مانند سیه طی ٤٤ که حضرت مهدی (عج) را خلیفه منتظر و از جانشینان رسول خدا به شمار آورده اند، تحت تأثیر احادیثی، از این دست بوده اند.

ح - علی (ع) از رسول خدا (ص) نقل می کند:

المهدي منا يختم الدين به كما فتح بنا. ٤٥.

نتیجه آنکه دوران خلافت خلفای رسول خدا (ص)، چنانکه دانشمندان اهل سنت پنداشته اند، در اوایل قرن دوم هجری پانزدهم رقمه، بلکه آن گونه که در احادیث نبوی آمده، پانزدهم آن با خلافت حضرت مهدی (ع) و در آخر الزمان خواهد بود. همچنین، این حقیقت روشن می شود که توجیحات دانشمندان اهل سنت در مورد خلفا، در تباین آشکار با احادیث رسول اکرم (ص) است.

قرینه چهارم: تعبی دیگری از حدیث جابر بن سمره

فراز پانزدهم حدیث جابر بن سمره به دو صورت نقل شده است. جمع کثیری از دانشمندان اهل سنت، فراز پانزدهم حدیث را این گونه نقل کرده اند که رسول خدا فرمود: کلهم من قریش. گرچه مفهوم این تعبی گسترده تر از معنای مورد نظر ما است، ولی مقصود ما حاصل است؛ چرا که بنی هاشم در مکتب قریش از هر جهت دارای ویژگیهای منحصر به فرد است: برجسته ترین شخصیت‌های اسلام مانند رسول گرامی اسلام (ص) و امام علی بن ابی طالب (ع) از بنی هاشم اند؛ نخستین حامیان اسلام و پیامبر و مروجان توحید از بنی هاشم اند؛ اسلام با اثار و فداکاری و حمایت بی دریغ آنان توانست موانع را از سر راه خود بردارد و به پیروزی دست یابد.

بنابراین، خداوندی که آنان را شایسته خلافت تا پرچم پرافتخار نبوت را به دست با کفایت آنان بسپارد، یعنی این شایستگی را در آنان دیده است که آنان را پرچم دار امامت و ولایت گرداند.

اما دانشمندان اهل سنت، قندوزی حنفی در منابع الموده، ۴۶ تعبی رساتر و روشن تری از حدیث مذکور را از طریق عبدالملک بن عمیر از جابر بن سمره از رسول خدا (ص) نقل کرده است. در این تعبی به جای جمله کلهم من قریش جمله کلهم من بنی هاشم آمده است، که بر معنای مورد نظر دلالت صریح دارد.

مقصود از قریش بنی هاشم است

در مکتب اهل فن رسم بر این بوده است که «عام» را به مورد خاص محدود می سازند. در این مورد یعنی لفظ قریش عام است و بنی هاشم خاص، و با اجرای قانون عام و خاص، عام به مورد خاص یعنی بنی هاشم اختصاص پیدا می کند؛ چرا که بنی هاشم یکی از نژادهای قریش است. احادیثی که پیش از این ذکر کردیم یعنی قرینه چهره تخصصی است.

«حنفی قندوزی» پس از نقل حدیث با تعبی دوم می گوید:

برخی محققان گفته اند: با دقت در احادیثی که دلالت می کند بر این که خلفای بعد از پیامبر (ص) دوازده نفرند، معلوم می شود که مراد رسول خدا از این احادیث، امامان دوازده گانه ای است که از اهل بیت خود آن حضرت اند. حمل حدیث بر خلفای راشدی ممکن نیست؛ چون کمتر از دوازده نفرند. یعنی حمل این حدیث بر پادشاهان اموی ممکن نیست، چون اولاً: عددشان بیست و یک از دوازده نفر است.

ثانیاً: آنان، افرادی ظالم اند و ظلم فاحشی در زندگی آنها به چشم می خورد، جز عمر بن عبدالعزیز.

ثالثاً: ایشان از بنی هاشم نیستند، در حالی که پیامبر (ص) در آن حدیث (در روایت عبدالملک از جابر) فرموده اند که تمامی آنان از بنی هاشم اند.

همچنین حمل حدیث بر سلاطین بنی عباس ممکن نیست، چرا که اولاً: شمار آنان پیش از دوازده نفر است و ثانیاً: اینان پای بندی چندانی از خود به احکام اسلامی نشان نداده اند. پس بناچار باین حدیث را بر ائمه دوازده گانه ای که از اهل بیت پیغمبراند حمل کریم زیا اینان آگاه ترین و دانشمندترین افراد زمانه خویش بودند و از نظر رفعت مقام، ورع و پرهیزکاری، حسب و نسب از همه اهل زمانه خود برتر بودند. از همه مهمتر اینکه علوم خود را از جدشان پیغمبر گرامی اسلام (ص) به ارث برده بودند. اهل علم و تحقیق کشف و شهود اینان را این گونه معرفی کرده اند. مؤید این مطلب که مقصود پیغمبر از ائمه دوازده گانه، امامان اهل بیت (ع) اند روایات فراوانی است که در این باب وارد شده است و از آن جمله است حدیث ثقلین ۴۷.

چرا جابر سخن پیغمبر را نشری؟

مسئله نشری سخن پیغمبر از سوی جابر، تقریباً در تمام احادیث یاد شده آمده است. شایع برای کسانی که این احادیث را می خوانند این سؤال پیش آید که چرا فردی مانند جابر که با اشطیق تمام، جان به سخن هدایت گر پیغمبر (ص) سپرده بود، از شریعت سخن پیغمبر محروم ماند و ادامه سخن آن حضرت را نشری؟ با جستجو در منابع اهل سنت، سرانجام سرنخی در مسند احمد حنبل بدست آمد. پیش از سخن احمد بن حنبل، به نقل سخنی از «حنفی قندوزی» می پردازیم. او در کتاب تبایع الموده می گوید:

پیغمبر وقتی می خواستند فراز آخر روایت کلهم من بنی هاشم را بکن نمایند، صدای خود را پایین آوردند، چرا که بنی امی و گروه دیگری از منافقان که در آن جمع حضور داشتند، خلافت بنی هاشم را دوست نداشتند. ۴۸

این سخن «حنفی قندوزی» را به عنوان علت نشری سخن پیغمبر توسط جابر، نه قابل قبول است و نه رد، گرچه چرین اقدامی از پیغمبر (ص) آن هم در مورد مسئله ای با این اهمیت، بسزوا بعید است.

«احمد حنبل» سخن دیگری دارد، او به نقل از «جابر بن سمره» می گوید:

پیغمبر در عرفات (طی منی) در حال ایاد خطبه بودند و من از پیغمبر شریتم که می فرمود:

لن ینال هذا الامر عزیزاً ظاهراً حتی یملک اثنا عشر کلهم. ثم لفظ ۴۹ القوم وتکلموا فلم افهم قوله بعد کلهم، فقلت لابی علی ابناه مابعد کلهم؟ قال: کلهم من قریش؛ ۵۰

امر خلافت همواره عزیز و آشکار است تا اینکه همه دوازده نفر حکومت کنند. سپس مردم همه کردند و به سخن گفتن پرداختند، در نتیجه سخن پیغمبر را بعد از کلمه کلهم نفهمیم. از پدرم پرسیدم: رسول خدا بعد از این کلمه چه فرمود؟ پدرم گفت: آن حضرت فرمود: همه آن دوازده نفر از قریش اند.

اقدام این گروه، خبر از یک توطئه پنهان می داد، و آن اینکه مجموعه عوامل نفاق که مخالف خلافت علی بن ابی طالب (ع) و اهل بیت پیغمبر (ص) بودند، هرگاه می دیدند که رسول گرامی اسلام می خواهد درباره مسئله خلافت آنان با مردم به گفتگو بپردازد. محفل را بر هم می زدند.

قرینه پنجم: حدیث ثقلین

پنجمین قرنیه این بحث، حدیث متواتر نقلی است که مورد قبول همه امت اسلامی است. این حدیث در آثار و منابع اهل سنت از طرق مختلف و با تعابیر گوناگونی از رسول گرامی اسلام(ص) نقل شده است. به نمونه هایی از نقلهای مختلف این حدیث اشاره می‌کنیم:

۱ - امام احمد حنبل، از طریق ابی سعید خدری از رسول خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود:

انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر، کتاب اللّٰه حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی وانهما لن یتفرقا حتی یرد علیّ الحوض. ۵۱

ص: ۱۴

۲ - دارمی در سنن خود از طریق زینب ارقم از رسول خدا(ص) نقل می‌کند:

انی تارک فیکم الثقلین، اولهما کتاب الله، فبی الهدی والنور، فتمسکوا بکتاب اللّٰه وخذوا به، فحث علیّ ورغب فیه. ثم قال: واهل بیتی اذکرکم اللّٰه فی اهل بیتی، ثلاث مرات. ۵۲

۳ - حاکم نیشابوری نیز از طریق زینب ارقم از رسول خدا(ص) نقل می‌کند:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله واهل بیتی، وانهما لن یتفرقا حتی یرد علیّ الحوض. ۵۳

۴ - منادی در فضیله القدی از طریق زینب ثابت از رسول خدا(ص) نقل می‌کند:

انی تارک فیکم خلیفتی، کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء والارض، وعترتی اهل بیتی وانهما لن یتفرقا حتی یرد علیّ الحوض. ۵۴

۵ - ترمذی در سنن خود از طریق زینب ارقم نقل می‌کند که رسول خدا(ص) فرمود:

انی تارک فیکم ما ان تمسکتهم به لن تضلوا بعدی، احدهما اعظم من الآخر، کتاب اللّٰه حبل ممدود من السماء الی الارض، وعترتی اهل بیتی، ولن یتفرقا حتی یرد علیّ الحوض، فانظروا کتف تخلفونی فیهما. ۵۵

۶ - مسلم بن حجاج نیشابوری در صحیح خود از زینب ارقم نقل می‌کند که گفت:

رسول خدا در غدی خم برای ما خطبه خواند، پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: اَمَّا بَعْدُ، اَلَا اَيُّهَا النَّاسُ! فَاِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ اِنْ عَلَّيْتُ رَسُوْلًا رُبِّي فَاجْعِبْ وَاِنَا تَارِكٌ فَعَيْكُمْ تَقْلِيْنُ؛ اَوْلِهٰمَ كِتَابَ اللّٰهِ، فَخِذُوْا بِكِتَابِ اللّٰهِ، وَاسْتَمْسِكُوْا بِهٖ، فَحِثُّ عَلٰى كِتَابِ اللّٰهِ وَرَغَّبْ فِیْهِ. ثُمَّ قَالَ: وَاَهْلَ نَبِیِّیْ اَذْكُرْكُمْ اللّٰهُ فِیْ اَهْلِیْیَیْ. اَذْكُرْكُمْ اللّٰهُ فِیْ اَهْلِیْیَیْ. اَذْكُرْكُمْ اللّٰهُ فِیْ اَهْلِیْیَیْ. ۵۶.

درسی که از حدیث ثقلین می آموزیم:

الف: نخست اینکه رسول خدا(ص) این حدیث مهم را در مقام وصیت تلقین نموده اند، و به نظر آن حضرت، اهمیت این موضوع در حدی است که لازم دانسته اند به عنوان مهمترین وصیت خود به امت درباره کتاب خدا و عترت طاهره، شعارش کنند.

ب - به کار رفتن واژه «ثقلین» در حدیث، نشان دهنده آن است که این دو ثقل ارزشمند و گرانبهاست؛ به قدری که سفارش ویژه رسول گرامی را می طلبد.

ج - تعین و انهما لن یفترقا باینکه آن است که در جامعه اسلامی کتاب خدا و اهل بیت رسول(ص)، با هم بوده و از یکدیگر جدا نخواهند شد و این همراهی از عصر رسالت آغاز شده و تا هنگام ورود بر بطن گرامی در حوض کوثر ادامه خواهد یافت. رهن ص: ۱۵

از جمله فوق می آموزیم که اهل بیت بطن گرامی(ص)، همواره در راه قرآن و هدایت و سعادت قرار دارند؛ چرا که اگر دچار لغزش گردند، به معنای جدا شدن قرآن از آنان خواهد بود.

همچنین از جمله و انهما لن یفترقا استفاده می شود که از اهل بیت رسول خدا(ص) در همه اعصار همواره کسی وجود خواهد داشت که همراه قرآن باشد، چون خلاف آن، به معنای جدایی اهل بیت(ع) از قرآن است. این حقیقتی است که گروهی از دانشمندان اهل سنت رهن به آن اعتراف نموده اند. ۵۷

د - در برخی از نقلهای حدیث، به جای واژه «ثقلین» لفظ «خلفین» بکار رفته است که تعین بسط گویایی است. این تعین به صراحت اعلام می کند که جانشینان رسول خدا(ص) در ملین امت، قرآن و عترت است.

هـ - در تعبیری دیگری از حدیث مورد نظر، آمده است. انی تارک فحکم ان تمسکتُم به لن تضلوا بعدی. رسول خدا(ص) با جمله شرطی ان تمسکتُم به به ما می آموزد که بپهودن راه هدایت، تنها در پرتو تمسک و توسل به قرآن و عترت میسر است و بس.

اینک آئی منصفانه است که با وجود آنکه اهل بیت پلیمبر(ص) که به گواهی رسول خدا همتای کتاب خداوند، کسانی بخواهند افرادی همچون معاوی و یزید و... را جانشین رسول خدا بدانند؟ آئی این امر بی حرمتی به مقام شامخ پلیمبر اکرم(ص) و اهل بیت آن حضرت نیست؟ برآستی چقدر تفاوت است مطن اهل بیت پلیمبر که همواره با قرآنند و قرآن با آنهاست، و بیتی آن کلام اموی، عبدالملک بن مروان که وقتی به حکومت رسید، قرآن را به کناری نهاد و گفت: هذا آخر العهد بک، و بدینسان برای همیشه با قرآن خداحافظی نمود! ۵۸

قرئنه ششم: حدیث سفینه نوح

این حدیث در جوامع روایی اهل سنت با تعابیری مختلفی از رسول خدا(ص) نقل شده است که نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

۱ - انس بن مالک از رسول خدا(ص) نقل می کند که فرمود:

انما مثلی ومثل اهل بیتی کسفینه نوح، من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق. ۵۹.

۲ - ابی ذر از رسول خدا(ص) نقل می کند:

انما مثل اهل بیتی فحکم کمثل سفینه نوح، من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلک. ۶۰.

۳ - زین، ابوذر از رسول خدا(ص) نقل می کند:

مثل اهل بیتی فحکم کمثل نوح، فمن قوم نوح من رکب فبها نجا، ومن تخلف عنها هلک، ومثل باب حطّة فی بنی اسرائیل. ۶۱.

ص: ۱۶

۴ - ابن عباس از رسول خدا(ص) نقل می کند:

مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح، من رکب فبها نجا، ومن تخلف عنها غرق. ۶۲.

رسول گرامی در یک تشبیح گوئی داستان امت اسلامی و اهل بیت خویش را به داستان نوح پلیمبر و مردم عصر او تشبیح نموده اند. این تشبیح، به خوبی جایگاه اهل بیت(ع) را در رهبری امت اسلامی روشن می سازد. مفهوم این سخن رسول خدا(ص) آن است که همچنانکه در داستان نوح، تنها کسانی نجات یافتند که از فرمان آن پلیمبر بزرگ پیروی نموده و بر کشتی نوح سوار شدند، هدایت یافتگان امت محمد(ص) نیز تنها کسانی هستند که به کشتی نجات امت، یعنی اهل بیت رسول خدا(ص) در آیند. اما آنانکه خود را از اهل بیت پلیمبر(ص) بی ربط دانسته و دست خود را بسوی دیگران دراز کرده اند، بدون شک خود را به ورطه نابودی افکنده و هلاک ساخته اند.

مسلم است که حاکمان اموی و عباسی نه تنها از اهل بیت پلیمبر(ص) پیروی نکردند، بلکه با آنان از در ستی در آمدند و یکی را پس از دیگری به شهادت رساندند. کسانی که خود از هدایت بهره ای نبرده اند، چگونه می توانند هادی دیگران باشند؟

قرئنه هفتم: اهل بیت(ع)

یکی از شواهدی که نشان می دهد، مقصود پلیمبر از خلفای دوازده گانه اهل بیت است فضائی بی شماری است که از زبان رسول خدا(ص) درباره امامان اهل بیت(ع) رسیده است. تدبیر در این احادیث تا حدودی ما را به مقام و منزلت اهل بیت(ع) آشنا می سازد و موجب می شود تا در پیچ کسانی که نه تنها برای آنان فضیلتی نقل نشده، بلکه رسول گرامی اسلام در مواضع متعدد به نکوهش آنان پرداخته صلاحیت خلافت ندارند. این احادیث را می توان به چند دسته تقسیم نمود: دسته ای از احادیث به فضائی علی(ع) اختصاص دارد. بخشی از احادیث درباره فضائی حسین(ع) است و دسته ای از آنها درباره فضائی همه اهل بیت(ع) است. به نمونه هایی از این احادیث اشاره می کنیم.

الف - فضائل علی(ع)

۱ - زبیرین ارقم از رسول خدا(ص) نقل می کند که فرمود:

من كنت مولاه فعلى مولاه. ۶۳

۲ - ترمذی از عمران بن حصین از رسول خدا نقل می کند که فرمود:

... ان علی منی وانا منه، وهو ولی کل مؤمن من بعدى. ۶۴

۳ - سعد بن ابی وقاص می گوید: از پیامبر شریعتی که به علی (ع) می فرمود:

اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لانبوء بعدی. ۶۵

ص: ۱۷

۴ - بریده از رسول خدا (ص) نقل می کند:

علی بن ابی طالب مولی من کنت مولاه و علی بن ابی طالب مولی کل مؤمن ومؤمنة، وهو ولیکم بعدی. ۶۶

۵ - زینب ارقم از رسول خدا (ص) نقل می کند:

من احب ان یحطی حطتی و یصوت صوتی و یسکن جنۃ الخلد الذی وعدنی ربی - عزوجل - غرس قضبانها یتیه، فلینتول علی بن ابن طالب، فانه لن یخرجکم من هدی ولن یدخلکم فی ضلالة. ۶۷

۶ - براء بن عاذب از رسول خدا (ص) نقل می کند:

علی منی بمنزلة رأسی من بدنی. ۶۸

۷ - انس بن مالک از رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود:

من سیرت العرب: قالوا: انت لی رسول الله، فقال: انا سیرت وکد آدم، وعلی سیرت العرب. ۶۹

۸ - ابی مریم ثقفی می گوید: از رسول خدا (ص) شریعتی که به علی (ع) می فرمود:

لی علی طوبی لمن احبک و صدق فیک، و ولی لمن ابغضک و کذب فیک. ۷۰

۹ - ام سلمه از رسول خدا (ص) نقل می کند:

لا یحب علی منافق، ولا یغضه مومن. ۷۱

۱۰ - ابوسعید خدری می گوید:

انا كنا لنعرف المنافقين ببغضهم علي بن ابي طالب. ۷۲

۱۱ - ابي رافع می گوید: رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود:

من احبه فقد احبني، ومن احبني فقد احبه الله، ومن ابغضه فقد ابغضني ومن ابغضني فقد ابغض الله عزوجل. ۷۳

۱۲ - زینب ارقم از رسول خدا(ص) نقل می کند:

اول من اسلم علي(ع). ۷۴

ص: ۱۸

۱۳ - ابن عباس از رسول خدا(ص) به نقل می کند:

اول من صلی علی. ۷۵

۱۴ - ام سلمه از رسول خدا(ص) نقل می کند که فرمود:

علي مع الحق والحق مع علي، ولن يفترقا حتى يدا علي الحوض يوم التمام. ۷۶

۱۵ - زینب ام سلمه می گوید: از رسول خدا(ص) شریحی که می فرمود:

علي مع القران والقران مع علي، لا يفترقان حتى يدا علي الحوض. ۷۷

۱۶ - ابوسعید از رسول خدا(ص) نقل می کند:

علي اول من آمن بي، واول من يصفحني يوم التمام، وهو الصديق الاكبر، وهو الفاروق، يفرق بين الحق والباطل. ۷۸

ابن عساکر این حدیث را از طریق سلمان و ابوذر و ابن عباس زین نقل کرده است. ۷۹

۱۷ - ابن مسعود از رسول خدا(ص) نقل می کند که فرمود:

النظر الى عليّ عبادة . ٨٠

١٨ - جابر می گویند: رسول خدا به علی(ع) فرمود:

من آذاک فقد آذانی، ومن آذانی فقد اذی الله. ٨١

١٩ - ام سلمه از رسول خدا(ص) نقل می کند که فرمود:

من سبّ علیّ فقد سبّنی. ٨٢

٢٠ - ابی رافع می گویند: به محضر رسول خدا شرفیاب شدم، حضرت دست مرا گرفت و فرمود:

یا ابا رافع، سرّیکون بعدی قوم یقاتلون علیّ حق علی الله - تعالی - جهادهم، فمن لم یستطع جهادهم ینهی فبلسانه، فمن لم یستطع بلسانه فبقلمه، اکیس وراء ذالک شرّی. ٨٣

٢١ - ابی سعید خدری می گویند: رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود:

ص: ١٩

انک یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله. ٨٤

ب - فضائل حسینی(ع):

١ - ابن مسعود از رسول خدا(ص) نقل می کند که فرمود:

الحسن والحسین سرّی شباب اهل الجنة. ٨٥

٢ - انس از رسول خدا(ص) نقل می کند:

ان الحسن والحسین هما ریحاتنا من الدردی. ٨٦

۳ - علی بن مره از رسول خدا(ص) نقل می کند:

حسین منی وانا من حسین. ۸۷.

۴ - ابو هریره از رسول خدا نقل می کند:

من احبهما فقد احببني ومن ابغضهما فقد ابغضني. ۸۸.

ج - فضائل اهل بیت(ع):

۱ - سعد بن ابی وقاص می گوید: وقتی آی میباهله (ندع ابنائنا وابتائکم...) نازل شد، رسول خدا(ص) علی و فاطمه و حسن و حسین را دعا نمود و فرمود: «خدایا! اینها اهل بیت منند». ۸۹.

۲ - ام سلمه می گوید: آی انما یرى الله لیزهب عنکم الرجس اهل البیت... در خانه من نازل شد، وقتی این آی نازل شد، رسول خدا(ص) به دنبال علی و فاطمه و حسن و حسین فرستاد و سپس فرمود: هؤلاء اهل بیتی؛ اینها اهل بیت منند. ۹۰.

۳ - سلمه بن اکوع از رسول خدا(ص) نقل می کند:

النجوم جعلت اماناً لاهل السماء، وان اهل بیتی امان لأمّتی. ۹۱.

۴ - زبیر بن ثابت از رسول خدا(ص) نقل می کند:

اهل بیتی اماناً لاهل الارض فاذا ذهبوا ذهب اهل الارض. ۹۲.

ص: ۲۰

۵ - ابن عباس از رسول خدا(ص) نقل می کند:

النجوم امان لاهل الارض من الفرق، واهل بیتی امان لامّتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبیلة من العرب، اختلفوا فصاروا حزب ابلیس. ۹۳.

۶ - علی(ع) از رسول خدا(ص) نقل می کند:

لی علی ان الاسلام عرطن لباسه التقوی ... و اساس الاسلام حبیبی و حبّ اهل بیتی. ۹۴

۷ - ابی سعید خدری از رسول خدا(ص) نقل می کند:

والذی نفسی بینه لایغضنا اهل البیت احوه الا ادخله الله النار. ۹۵

۸ - انس از رسول خدا(ص) نقل می کند:

نحن اهل بیت لایغیاس بنا احد. ۹۶

۹ - ابو نعیم از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا(ص) فرمود:

من سره ان یحلی حطی، و یصوت مماتی، و یسکن جنه عدن غرسها ربی، فایوال علی من بعدی، وایوال ولی، وایقتد بالائمة من بعدی، فانهم عترتی خلقوا من طبتی، رزقوا فهما وعلماً. ووی للمکذبین بفضله من امتی، القاطعین فبهم صلتی، لانا لهم الله شفاعتی. ۹۷

۱۰ - ابو هریره می گوید:

نظر النبی(ص) الی علی و فاطمه والحسن والحسین فقال: انا حرب لمن حاربکم وسلم لمن سالمکم. ۹۸

پس از درگذشت رسول خدا، در تمامی این موارد نه تنها به توصیه ها و سفارشهای آن حضرت درباره اهل بیت(ع) عمل نشد، بلکه بر ضد آن عمل شد.

از آغاز حکومت معاوی و حتی پیش از آن بر سر منابر و در خطبه های نمازهای جمعه و عید، به اهل بیت رسول خدا ناسزا می گفتند. این بدعت زشت چهل سال ادامه داشت، تا آنکه عمر بن عبدالعزیز، لعن و دشنام اهل بیت رسول خدا(ص) را در منابر و مجامع عمومی منع نمود. این اقدامات، توسط حکام اموی صورت می گرفت؛ یعنی کسانی که گروهی آنان را به عنوان جانشینان رسول خدا(ص) معرفی کرده اند.

ان شاء الله در نوبت بعد به قرینه های دیگری، اشاره خواهیم کرد.

- ١ . صحیح البخاری، کتاب الاحکام، باب ٥١: البدائی والنہائی ابن کثیر، مکتبۃ المعارف، ج ١، ص ١٥٣؛ مسند احمد بن حنبل، دارالفکر، ج ٥، ص ٩٠، ٩٣، ٩٥؛ دلائل النبوة، بیہقی، دارالکتب العلمی، ج ٦، ص ٥٦٩؛ معجم الکبیر، طبرانی، چاپ عراق، ج ٢، ص ٢٧٧
- ٢ . صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب ١، حدیث ٧؛ مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ٩٠، ١٠٠، ١٠٦؛ کنز العمال، متقی ہندی، موسسۃ الرسالۃ، ج ١٢، ص ٣٢؛ فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، دارالمعرفۃ، ج ١٣، ص ٢١١؛ مشکاۃ المصابیح، محمد عمری تبریزی، المکتب الاسلامی، حدیث ٥٩٧٤
- ٣ . سنن الترمذی، کتاب فتن، باب ٤٦، حدیث ١؛ معجم الکبیر، ج ٢، ص ٢١٤؛ مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ٩٩؛ کنز العمال، ج ١٢، ص ٢٤؛ سلسلۃ الاحادیث الصحیحۃ، محمد ناصرالدین البانی، المکتب الاسلامی، شمارہ ١٠٧٥
- ٤ . سنن ابن داود، کتاب المہدی، حدیث ١؛ تاریخ الخلفاء، سہوطی، دارالقلم، ص ١٨؛ دلائل النبوة، ج ٦، ص ٥٢٠؛ فتح الباری، ج ١٣، ص ٢١٢
- ٥ . مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ١٠٦؛ کنز العمال، ج ١٢، ص ٣٣
- ٦ . المستدرک علی الصحیحین، حاکم رشابوری، دارالکتاب، ج ٣، ص ٦١٨
- ٧ . تاریخ الخلفاء، سہوطی، انتشارات رضی، ص ١٠
- ٨ . تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، دارالکتب العلمی، ج ١٤، ص ٣٥٣ و ج ٦، ص ٢٦٣؛ مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ٩٢؛ تاریخ الکبیر، محمد بخاری جعفی، دارالفکر، ج ١، ص ٤٤٦
- ٩ . معجم الکبیر، داراحیاء التراث، ج ٢، ص ١٩٥؛ مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ٩٩؛ کنز العمال، ج ١٢، ص ٣٢؛ صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب ١، حدیث ٩
- ١٠ . حلی الاولیاء، ابونعیم، دارالکتب العلمی، ج ٤، ص ٣٣٣؛ معجم الکبیر، چاپ عراق، ج ٢، ص ٢١٦؛ کنز العمال، ج ١٢، ص ٣٣
- ١١ . التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول (ص)، منصور علی ناصف، چاپ استانبول، ج ٣، ص ٣٩؛ صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب ١، حدیث ٧؛ مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ٩٠؛ فتح الباری، ج ١٣، ص ٢١٢
- ١٢ . دلائل النبوة، ج ٦، ص ٥٢٠؛ فتح الباری، ج ١٣، ص ٢١٢
- ١٣ . کنز العمال، ج ١٢، ص ٣٤
- ١٤ . منتخب کنز العمال در حاشیہ مسند احمد بن حنبل، دارالفکر، ج ٥، ص ٣١٢
- ١٥ . مباحث المودۃ، حنفی قندوزی، انتشارات رضی، ج ٢، ص ٥٣٣

- ١٦ . همان، ص ٥٣٤
- ١٧ . تاريخ الخلفاء، ص ٢١٠
- ١٨ . مسند ابي داوود، ططسي، درالمعرفة، ص ٢٥٩
- ١٩ . المعلى، ابن حزم، درالآفاق، ج ٩، ص ٣٥٩
- ٢٠ . تاريخ ابن كشي، مكتبة المعارف، ج ٦، ص ١٩٨
- ٢١ . تاريخ الخلفاء، ص ١٢
- ص: ٢٢
- ٢٢ . تهذيب تاريخ دمشق الكشي لابن عساكر، داراحياء التراث العربي، ج ٢، ص ١٣١
- ٢٣ . تاريخ الخلفاء، ص ١٠
- ٢٤ . منابع المودة، ج ٢، ص ٥٢٩
- ٢٥ . مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ١٠٦
- ٢٦ . رجوع شود به: تاريخ الخلفاء، ص ١٠ - ١٢
- ٢٧ . فتح الباري، ج ١٣، ص ٢١٤
- ٢٨ . صحيح البخاري، دارالجطي، ج ٩، ص ١٠١
- ٢٩ . سنن ابي داوود، ج ٤، كتاب السنة، باب ٧
- ٣٠ . البدائ والنهائ، ج ١، ص ١٥٣
- ٣١ . سنن الترمذي، كتاب الفتن، باب ٤٨؛ التاج الجامع للاصول، ج ٣، ص ٤٠؛ كنز العمال، ج ٦، ص ٨٧؛ تاريخ الخلفاء، دارالقلم، ص ١٧ با تصريح به صحت حديث.
- ٣٢ . تاريخ الخلفاء، ص ٢٦١
- ٣٣ . صحيح مسلم، كتاب الامارة، باب ١، شماره ٧؛ مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ٩٠، ١٠٠، ١٠٦؛ كنز العمال، حديث ٣٣٨٥١؛ فتح الباري، ج ١٣، ص ٢١١؛ معجم الكشي، چاپ عراق، ج ٢، ص ٢١٤
- ٣٤ . معجم الكشي، چاپ عراق، ج ٢، ص ٢١٨؛ صحيح مسلم، كتاب الامارة، باب ١، شماره ١٠؛ كنز العمال، حديث ٣٣٨٥٥؛ مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ٨٦؛ دلائل النبوة، ج ٦، ص ٣٢٤؛ البدائ والنهائ، ج ٦، ص ٢٢٠؛ سنن ابي داوود، كتاب المهدي.

٣٥. المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ٦١٨؛ مجمع الزوائد و منبع الفرائد، هئیمی، چاپ قدسی، ج ٥، ص ١٩٠؛ کنز العمال، حدیث ٣٣٨٤٩؛ فتح الباری، ج ١٣، ص ٢١١؛ تاریخ الکبیر، ج ٨، ص ٤١١؛ اتحاف السادة المتون، زنجی، دارالفکر، ج ٧، ص ٤٨٩؛ معجم الکبیر، ج ٢، ص ٢١٦ و ٢٣٦

٣٦. البدائی والنہائی، ج ١، ص ١٥٣؛ تاریخ الخلفاء، ص ١٠

٣٧. سنن ابی داوود، ج ٤، کتاب المهدی؛ الحاوی للفتاوی، سرهوطی، دارالکتاب العربی، ج ٢، ص ٢١٥؛ کنز العمال، حدیث ٣٨٦٥

٣٨. سنن ابی داوود، ج ٤، کتاب المهدی، ص ١٠٦؛ معجم الکبیر، ج ١٠، ص ١٦٦؛ کنز العمال، حدیث ٣٨٦٧٦؛ الحاوی للفتاوی، ج ٢، ص ٢١٥؛ مسند احمد بن حنبل، ج ١، ص ٩٩؛ درالمشور، سرهوطی، چاپ اسلامی، ج ٦، ص ٥٨؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، کتاب الفتن، باب ٣٤

٣٩. سنن ابن ماجه، ج ٢، کتاب الفتن، باب ٣٤

٤٠. همان.

٤١. سنن الترمذی، کتاب الفتن، باب ٥٢؛ مسند احمد بن حنبل، ج ١، ص ٣٧٧، ٤٣٠؛ حلی الاولیاء، ابونعیم، ج ٥، ص ٧٥؛ کنز العمال، حدیث ٣٨٦٥٥

٤٢. صحیح مسلم، کتاب الفتن، حدیث ٦٨، ٦٩؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ٤، ص ٤٥٤؛ کنز العمال، حدیث ٣٨٦٥٩

٤٣. صحیح مسلم، کتاب الفتن، حدیث ٦٨

ص: ٢٣

٤٤. تاریخ الخلفاء، ص ١٢

٤٥. کشف الخلفاء و مزلی الالباس، عجلونی، مؤسسة الرسالة، ج ٢، ص ٣٨٠

٤٦. خبایع المودة، ج ٢، ص ٥٣٣

٤٧. همان، ص ٥٣٥

٤٨. همان

٤٩. لفظ: جار و جنجال و سر و صدای به هم آمیخته و نامفهوم.

٥٠. مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ٩٩؛ معجم الکبیر، داراحیة التراث، ج ٢، ص ١٩٦

٥١. مسن احمد بن حنبل، ج ٣، ص ١٤ و ج ٤، ص ٣٧١؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٥٧؛ اتحاف السادة المتون، ج ١٠، ص ٥٠٢، ٥٠٦؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ٥، ص ٤٣٩؛ کتاب الامالی، صحیح شجرى، عالم الکتب، ج ١، ص ١٤٣، ١٤٩، ١٥٤

٥٢ . سنن الدارمی، دارالفکر، ج ٢، ص ٤٣٢؛ السنن الكبرى، يحيى، دارالمعرفة، ج ٢، ص ١٤٨ و ج ٧، ص ٣٠ و ج ١٠، ص ١١٤؛ صحيح ابن خزيمة، المكتب الاسلامي، شماره ٢٣٥٧

٥٣ . المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٤٨، با تصریح به صحت حدیث؛ مسند احمد بن حنبل، ج ٣، ص ١٧ معجم الصغی، طبرانی، دارالفکر، ج ١، ص ١٣١؛ مشکل الآثار، طحاوی، دارالنظام، ج ٤، ص ٣٦٨، ٣٦٩؛ معجم الکبیر، چاپ عراق، ج ٥، ص ١٩٠، ٢٠٥

٥٤ . فضی القدی، مناوی، دارالفکر، ج ٣، ص ١٤، با تصریح به صحت حدیث؛ مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ١٨٢، ١٨٩؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٦٢؛ درالمنثور، ج ٢، ص ٦٠

٥٥ . سنن الترمذی، چاپ سلفی، ج ٥، ص ٣٢٩؛ کنز العمال، ج ١، ص ١٧٣؛ درالمنثور، ج ٢، ص ٦٠؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى، قاضي عتوض، چاپ فارابی، ج ٢، ص ١٠٥؛ مشکاة المصابیح، عمری تبریزی، المكتب الاسلامي، حدیث ٦١٤٤؛ اتحاف السادة المتون، ج ١٠، ص ٥٠٧

٥٦ . صحیح مسلم، کتاب فضائل صحابه، حدیث ٣٦؛ کنز العمال، حدیث ٣٧٦٢٠؛ السنن الصغی، يحيى، دارالکتب العلمی، ج ٢، ص ٢١٢؛ معجم الکبیر، ج ٥، ص ١٨٣

٥٧ . فضی القدی، ج ٣، ص ١٥

٥٨ . تاریخ الخلفاء، ص ٢٤٣

٥٩ . درالمنثور، ج ٣، ص ٣٣٤؛ تاریخ بغداد، ج ١٢، ص ٩١؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ٢، ص ٣٤٣، با تصریح به صحت حدیث.

٦٠ . معجم الکبیر، ج ٣، ص ٤٥؛ کنز العمال، ج ١٢، ص ٩٨

٦١ . کنز العمال، ج ١٢، ص ٩٨؛ معجم الکبیر، ج ٣، ص ٤٦

٦٢ . معجم الکبیر، ج ١٢، ص ٢٧؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٦٩؛ حلی الاولیاء، ج ٤، ص ٣٠٦ و نیز نک: مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٦٥

٦٣ . سنن الترمذی، ج ٥، ص ٢٩٧؛ مسند احمد بن حنبل، ج ١، ص ٨٤، ١١٨، ١١٩؛ معجم الکبیر، چاپ عراق، ج ٣، ص ١٩٩؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١١٠؛ حلی الاولیاء، ج ٤، ص ٢٣

ص: ٢٤

٦٤ . سنن الترمذی، ج ٥، ص ٢٩٦؛ سنن ابن ماجه، حدیث ١١٩، مسند احمد بن حنبل، ج ٤، ص ١٦٤ و ١٦٥؛ معجم الکبیر، چاپ عراق، ج ٤، ص ١٩ و ٢٠؛ کنز العمال، ج ١٣، ص ١٤٢

٦٥ . صحیح البخاری، کتاب فضائل صحابه، باب مناقب علی(ع)؛ سنن الترمذی، ج ٥، ص ٣٠٢؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، دمشق، دارالفکر، ج ١٧، ص ٣٤٧؛ تاریخ الخلفاء، ص ١٦٨

- ٦٦ . تاريخ مدينة دمشق، ج١٧، ص٣٤٨
- ٦٧ . مجمع الزوائد، ج٩، ص١٣٧
- ٦٨ . تاريخ بغداد، ج٧، ص١٢؛ كنز العمال، ج١١، ص٦٠٣، حديث ٣٢٩١٤
- ٦٩ . مجمع الزوائد، ج٩، ص١٥٢
- ٧٠ . همان، ص١٧٩
- ٧١ . سنن الترمذی، ج٥، ص٢٩٨؛ مجمع الزوائد، ج٩، ص١٨١
- ٧٢ . تاريخ الخلفاء، ص١٧٠؛ سنن الترمذی، ج٥، ص٢٩٨
- ٧٣ . مجمع الزوائد، ج٩، ص١٧٧؛ تاريخ الخلفاء، ص١٧٣
- ٧٤ . سنن الترمذی، ج٥، ص٣٠٦
- ٧٥ . همان، ج٥، ص٣٠٥
- ٧٦ . تاريخ بغداد، ج١٤، ص٣٢١؛ مجمع الزوائد، ج٧، ص٢٣٥؛ كنز العمال، ج١١، ص٦٠٣
- ٧٧ . معجم الاوسط، طبرانی، ج٥، ص٤٥٥؛ كنز العمال، حديث ٣٢٩١٢؛ مجمع الزوائد، ج٩، ص١٨٣
- ٧٨ و ٧٩ . تاريخ مدينة دمشق، ج١٧، ص٣٠٦ و ٣٠٧
- ٨٠ . تاريخ الخلفاء، ص١٧٢؛ مجمع الزوائد، ج٩، ص١٥٧
- ٨١ . تاريخ مدينة دمشق، ج١٧، ص٣٥٢؛ تاريخ الخلفاء، ص١٧٣؛ المستدرک علی الصحيحین، ج٣، ص١٢٢، با تصريح به صحت حديث؛ التاريخ الكشي، ج٦، ص٣٠٧؛ دلائل النبوة، ج٥، ص٣٩٥
- ٨٢ . مجمع الزوائد، ج٩، ص١٧٥؛ تاريخ الخلفاء، ص١٧٣
- ٨٣ . همان، ص١٨٢
- ٨٤ . تاريخ الخلفاء، ص١٧٣
- ٨٥ . كنز العمال، ج١٢، ص١١٢؛ سنن الترمذی، ج٥، ص٣٢١؛ معجم الكشي، ج٣، ص٣٥؛ مجمع الزوائد، ج٩، ص٢٨٤
- ٨٦ . سنن الترمذی، ج٥، ص٣٢٢؛ كنز العمال، ج١٢، ص١١٣
- ٨٧ . معجم الكشي، داراحطه التراث، ج٣، ص٣٢؛ سنن الترمذی، ج٥، ص٣٢٤
- ٨٨ . مجمع الزوائد، ج٩، ص٢٨٦

٨٩ . سنن الترمذی، ج ٥، ص ٣٠٢، با تصریح به صحت حدیث.

ص: ٢٥

٩٠ . المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٤٦، با تصریح به صحت حدیث؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ١٧، ص ٣٠٠؛ السنن الکبری، ج ٢، ص ٢١٤

٩١ . مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٧٧؛ معجم الکبیر، داراحیاء التراث، ص ٢٢؛ کنز العمال، ج ١٢، ص ١٠١

٩٢ . فضی القدی، ج ٣، ص ١٥

٩٣ . المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٤٩، با تصریح به صحت حدیث؛ کنز العمال، ج ١٢، ص ١٠٢

٩٤ . کنز العمال، ج ١٢، ص ١٠٥

٩٥ . المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٥٠، با تصریح به صحت حدیث. بنگری روایت ابن عباس را در: همان، ج ٣، ص ١٤٩، با تصریح به صحت حدیث؛ کنز العمال، ج ١٢، ص ٤٢

٩٦ . کنز العمال، ج ١٢، ص ١٠٤

٩٧ . حلی الاولیاء، ج ١، ص ٨٦؛ کنز العمال، ج ١٢، ص ١٠٦

٩٨ . المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٤٩، با تصریح به صحت حدیث؛ مسند احمد بن حنبل، ج ٢، ص ٤٢٢؛ معجم الکبیر، چاپ عراق، ج ٣، ص ٣١؛ تهذیب تاریخ دمشق الکبیر لابن عساکر، ج ٤، ص ١٣٩؛ تاریخ بغداد، ج ٧، ص ١٣٧؛ درّ المنثور، ج ٥، ص

١٩٩

منابع:

علوم حدیث ١٣٧٦ شماره ٦

ص: ٢٦